

در باره سازمان سراسری کارگران ایران

تراب ثالث

مقدمه

انتشار قطعنامه "نشست سقز" در باره ضرورت تشکیل سازمان سراسری کارگران ایران، واکنش بسیاری از فعالین جنبش کارگری و جریانات سیاسی در داخل و خارج کشور را به دنبال داشته است. از نتایج مثبت این رخداد یکی مطرح شدن خود مبحث "ضرورت" ایجاد سازمان سراسری است که بجزرات می توان گفت در حال حاضر مهمترین مساله پیشروی جنبش کارگری ایران است. سرنوشت جنبش کارگری و نیز آینده تمام جریانات سیاسی متعلق به آن به احتمال قوی به چگونگی پاسخ شان به همین ضرورت بستگی خواهد داشت. اما متأسفانه سال هاست که این بحث مهم به فراموشی سپرده شده. انتشار این بیانیه دست کم مسبب جلب توجه فعالین و پیشروان کارگری به مساله ضرورت سازمان سراسری شده است.

از طرف دیگر، اما، نحوه بیان این ضرورت توسط گردانندگان این "نشست" و مفاهیم آشکارا متفاوتی که از درک این ضرورت، و یا راه های پیشنهادی ضدو نقیضی که تا کنون در باره چگونگی تحقق آن، ارائه داده اند، واکنش های منفی بسیاری را نیز برانگیخته است که می تواند، در این جو سرتاپا آلوده به فرقه گرایی، خود مساله ضرورت این سازمان را لوث سازد. بخصوص این که همان طور که حدس زده می شد جناح دلباخته به کمک های امپریالیزم آمریکا فوراً دست بکار تبلیغاتی چسباندن خود به مساله ضرورت سازمان سراسری (و در نتیجه بی آبرو کردن آن) شد. شاید بزرگترین ایرادی که بتوان به بیانیه نشست سقز گرفت در واقع در همین نادیده گرفتن این خطر نهفته بوداست.

امروزه، برای هر فعال جنبش کارگری که به ضرورت دفاع از استقلال طبقه کارگر پی برده است، باید روشن باشد که استقلال تشکل های کارگری نه فقط از کارفرمایان و دولت شان در ایران بلکه شامل استقلال از امپریالیزم و نهادهای کارگزارش نیز می شود. بی توجهی به سواستفاده هایی که دولت آمریکا از جنبش های کارگری برای پیش برد اهداف امپریالیستی خود می کند، نا بخشودنی است. بویژه در ایران. چشم بستن به این واقعیت که همین اکنون در ایران افراد و محافلی مشغول سازماندهی شبکه ای کارگری تحت نفوذ موسسات وابسته به دولت آمریکا هستند، خود فقط می تواند به مثابه همکاری تلقی شود. شکل مسخره و عجولانه ای که صدای آمریکا تلاش کرد افراد مشخصی را بزرگ کند و نشست سقز و سازمان سراسری را به آن ها و خود بچسباند، خود حکایت از این داشت که از قبل هماهنگی هایی میان این افراد صورت گرفته بود و این شتاب کودکانه تصادفی نبود.

در چنین شرایطی بیانیه سقز برای امر ساده نشان دادن اینکه ریگی در کفش ندارد می بایست پیشاپیش در کنار بسیاری نکات مهم دیگر که در بیانیه به درستی ذکر شده بود، با موضع گیری علیه سیاست جنگ

افروزی آمریکا در ایران و منطقه استقلال خود را از امپریالیزم نیز روشن می ساخت. چندین هفته بعد از انتشار این بیانیه و علیرغم تمام توضیحاتی که افراد مختلف درگیر در تهیه آن در مقام پاسخ به ایرادات دیگران داده اند، هنوز جای این مرزبندی صریح در بحث ها خالی است.

اما باید این دو جنبه را از یکدیگر جدا کرد، یعنی مساله ضرورت سازمان سراسری و نحوه اقدام و یا اعلام آن توسط این نشست. نباید اجازه دهیم این مساله که چرا جنبش کارگری ایران همین امروزه نیازمند تشکلی است سراسری و یا این که با شروع از وضعیت موجود چه باید کرد تا به سازماندهی آن نزدیک شد، فدای کمبودهای بیانیه نشست سقر و پاسخ های متفاوت فرقه ها به آن بشود. و یا فردا فدای جوابی دیگر به این نیاز شود. با آشنایی که همه ما با وضعیت فرقه ها داریم می توان پیش بینی کرد حتما تا قبل از ساخته شدن هر چیزی ده ها نوع من درآوردی آن را نیز خواهیم دید! آن چه واکنش به این بیانیه اثبات کرده ناروشنی عمومی در باره مفهوم سازمان سراسری، ضرورت آن و راه های موجود برای ساختن آن است. بنابراین حتی اگر فردا بیانیه بعدی یا دیگری ادعا کند که آن را "ایجاد" کرده است نباید اجازه داد نقد شیر بی یال و دم و اشکمی که بدون تردید ارائه خواهد شد، فدای خود امر ضرورت این بحث شود.

در باره اهمیت این بحث در شرایط فعلی هرچه غلو کنیم کم گفته ایم. از شکست انقلاب ۵۷ تا کنون، هر چند ضرورت سازمانیابی سراسری کارگری بارها و به اشکال و عناوین مختلف مطرح شده است، اما این نخستین باری است که این مساله هم در دستور کار عملی فعالین جنبش کارگری قرار گرفته است و هم امکان برداشتن گام های جدی در راه تحقق آن فراهم شده است. سطح بالای مبارزات کارگری، رشد لایه فعال تر و آگاه تری از کارگران مبارز و تجربیات مبارزاتی چشمگیری که بویژه در دهه اخیر کسب شده همگی حکایت از شکل گیری گرایش مهمی درون طبقه کارگر می کنند که می توان گرایش مبارزه طبقاتی نامید. گرایشی که به منافع ویژه طبقاتی خود پی برده و خواهان سازمانیابی طبقه و مبارزه برای دفاع از این منافع است. ردپای این گرایش را در بسیاری از مبارزات اعتصابی و اعتراضات توده ای اخیر می توان مشاهده کرد. حتی درون تشکل های به اصطلاح کارگری شدیداً وابسته به دستگاه دولتی می توان حضور این گرایش را دید.

وجود این گرایش هم نقداً تناسب قوای طبقاتی مساعدتری برای ایجاد تشکل های سراسری را فراهم کرده و هم خود امر ضرورت این نوع از سازماندهی را برجسته تر ساخته است. حتی اگر شده فقط از همین لحاظ، مهم ترین واکنش فعالین سوسیالیستی و کارگری به هر گونه اقدام واقعی در راه ایجاد آن باید قبل از هر چیز استقبال از این حرکت و تشویق و ترغیب آن باشد. این که پیغام آورندگان چه کسانی هستند و پیغام چگونه بدست ما رسید البته مهم است اما نه به اندازه اهمیت خود پیام. مهم است که در همین ابتدا از انحرافات و مشکلاتی که وضعیت فعلی ناشی از تفرقه و پراکندگی جنبش بناچار بر این بحث تحمیل خواهد کرد مطلع باشیم و آگاهانه تلاش اصلی را مصروف مساله واقعی سازیم.

مشاهده می کنید که نه هنوز چیزی واقعا ساخته شده و نه بحث اصلی بر سر این که سازمان سراسری چیست و چرا ضرورت دارد حتی آغاز شده، اما، در همین ابتدای کار، خطر تبدیل آن به بازی پینگ پنگ

جریانات سیاسی موجود بخوبی آشکار شده است. نقدا، قبل از این که حتی خود مفهوم سازمان سراسری برای "صاحب نظران" روشن شده باشد، مسائلی از قبیل این که شکل رهبری آن فلان یا بهمان، این یا آن جریان را راه بدهیم یا ندهیم و حتی امور جنایی-پلیسی از قبیل این که سر نخ کی به کجا وصل است، به مسائل عمده بحث تبدیل شده اند.

ضرورت سازمان سراسری

راه حل هر مشکلی طبعا نخست باید با فهم مشکل آغاز شود. مشکل فعلی جنبش کارگری ایران چیست؟ مشکل تازه ای نیست که کسی بتواند بسادگی فراموش کند. مشکلی است که از آغاز دوره سرکوب خونین انقلاب به دست رژیم قرون وسطایی ولایت فقیه تا کنون با آن مواجه بوده ایم و آن تناسب قوای سخت نامساعد برای فعالیت های مستقل کارگری در ایران است. مشاهده و کشف آن نیز نیازی به میکروسکوپ و علم هسته ای ندارد. پس از انقلاب ۵۷، طبقه کارگر ایران قبل از آنکه بتواند به ابتدایی ترین درجات سازمان یابی طبقاتی دست یابد، سرکوب شد. در دوره خفقان و پس از ۳۰ سال تلاش، هنوز طبقه کارگر نتوانسته است به همین درجات ابتدایی دست رسی یابد. اثرات این تناسب قوای نامساعد را دقیقا در میزان موفقیت طبقه در ساختن تشکیلات مستقل صنفی می توان مشاهده کرد. ابتدایی ترین شکل سازماندهی، و شاید ساده ترین شکل برای طبقه کارگر در همه جوامعی که تاکنون وارد مناسبات سرمایه داری شده اند، ایجاد اتحادیه های صنفی و صنعتی و شرکتی بوده است. اما پس از بیش از سی سال تلاش و مبارزه تعداد اتحادیه های مستقلی که در ایران ایجاد شده به انگشتان یک دست هم نمی رسد. و آن ها که ساخته شده نیز به محض آن که بخواهند به اقدامی جدی دست بزنند، سرکوب می شوند. مضافا به این که اساسا بخش عمده ای از طبقه کارگر ایران در واحد های تولیدی آن چنان کوچکی فعال است که امر تشکل یابی بر اساس واحدهای تولیدی را تقریبا غیر ممکن می سازد. در دوره اخیر با گسترش قراردادهای موقتی اینگونه سازماندهی حتی دشوارتر نیز شده است.

بنابراین، قبل از هر چیز، پیشنهاد ایجاد سازمانی سراسری باید به مثابه پاسخی به این وضعیت مشخص تلقی گردد. تاکید شود، مساله بر سر خوبی یا بدی اتحادیه ها نیست. و مساله حتی بر سر اینکه آیا می توان در شرایط خفقان اتحادیه ساخت نیز نیست. هر چند هر دو در جای خود قابل بحث اند. مساله در دو جنبه دیگر است.

اول این که برخی از "فعالین کارگری" ما یا خود جز سندیکالیزم هیچ فعالیت دیگر "کارگری" ندارند یا کاری جز آن را برای کارگران تجویز نمی کنند. این گونه از فعالین و جریانات سیاسی همفکرشان همواره از هر گونه سیاسی شدن جنبش کارگری دوری می جویند. برای اینگونه افراد مهم این نیست که آیا سازمانی سراسری (یا هر گونه تشکل نوع دیگری) ضرورت دارد یا خیر. چرا که برای ایشان امر سندیکا سازی ضرورتی همیشگی است. نزد اینان هیچ مساله ای نباید باعث شود کارگران به امر اتحادیه سازی توجه

نکنند (و ایشان بی کار شوند). پاسخ این جریانات به ضروریات دوران پس از قیام و یا دوران پس از سرکوب دهه ۶۰ همان بود که اکنون نیز است: اتحادیه بسازید!

مساله دوم این جاست که در شرایطی که تناسب قوای طبقاتی در سطح محلی سخت به ضرر طبقه کارگراست، اتفاقا هر چه بیشتر باید سراسری عمل کرد. این یک مساله به اصطلاح "ایدئولوژیک" نیست بلکه مساله ای است صرفا تکنیکی. در تاریخ جنبش جهانی کارگری ما شرایط مشابه با ایران فعلی را در بسیاری کشورها و در دوران‌های مختلف تجربه کرده‌ایم. باید از این تجربه استفاده کرد و در کنار امر اولیه اتحادیه سازی باید اشکالی از سازماندهی را در پیش کشید که بتوانند باتکای این تجربه پاسخ مناسب تری به این تناسب قوای نامساعد ارائه کنند.

مثلا، در اغلب کشورهای سرمایه داری، در دوران اولیه رشد سرمایه داری و شکل گیری جنبش کارگری، یعنی در شرایطی که هنوز نه تشکیلات صنفی گسترده‌ای شکل گرفته بود و نه تناسب قوای طبقاتی اجازه شکل گیری به هیچ گونه تشکل کارگری در سطح واحد‌های تولیدی را می داد، کارگران از دو طریق توانستند سازمان‌های طبقاتی خود را ایجاد کنند. در سطوح محلات و واحد‌های تولیدی از طریق انجمن، باشگاه، تعاونی... و در سطح سراسری از طریق کارزار و ایجاد جنبش‌های مطالباتی. شکل سازمانیابی طبقاتی کارگران در چنین شرایطی عمدتا سراسری است تا محلی. به عبارت دیگر، "تشکیلات" سراسری کارگری عمدتا حالت نوعی هیات هماهنگی متشکل از افراد شناخته شده و خوش نام جنبش کارگری برای سازمان دادن یک "جنبش" کارگری را داشت تا شکل اتحادیه‌ای. جنبش چارتیست‌ها در بریتانیا نمونه معروفی از این پدیده است. چارتیست‌ها از همان ابتدا سازمانی ساختند سراسری پیرامون منشوری از خواست‌های اولیه کارگری که هر چند در شهرها و حتی محلات مختلف واحد‌های تشکیلاتی داشتند و هر چند خود این واحد‌های محلی متشکل از فعالینی بودند که در سازماندهی تشکل‌های تعاونی، صنفی و محلی درگیری داشتند، اما سازمانی از سنخ اتحادیه‌ها نبودند. چارتیسم در واقع کارزاری بود کارگری و در سطح سراسری. و دقیقا این از نتایج مبارزات چارتیسم بود که تناسب قوا را برای رشد جنبش اتحادیه‌ای در بریتانیا فراهم ساخت. در ضمن اشاره شود از لحاظ بسیاری از مبارزین آن دوران این واقعیت که جنبش اتحادیه‌ای بسرعت جایگزین جنبش چارتیستی شد، نوعی پس رفت تلقی می شد نه پیش رفت. چرا که طبقه کارگر انگلیس صدای سراسری خود را برای نیم قرن بعد از دست داد. عملا فقط در دوره پس از جنگ جهانی اول است که جنبش اتحادیه‌ای به درجه‌ای از تشکل می رسد که قادر است در سطح "شورای اتحادیه‌های کارگری" به شکلی سراسری عمل کند و حتی حزب سیاسی خود را بسازد.

در آلمان و روسیه برعکس از همان ابتدا اتحادیه‌ها به شکل غالب تبدیل می شوند. اما در هر دو دلیل عمده وجود حزب قوی سوسیال دموکرات است. بخش عمده کارگران پیشرویی که در امر ساختن اتحادیه‌ها دست بکار شدند در واقع از اعضا و طرفداران آن بودند. (یکی از دلایل نفوذ گسترده سوسیال دموکراسی آلمان و روسیه در جنبش اتحادیه‌ای آن دوران همین نکته بود.) اما اینجا نیز مشاهده می شود که این وجود

حزب "سراسری" و در نتیجه سازماندهی کارگری در سطح سراسری بود که توانست تناسب قوا را برای ساختن اتحادیه‌ها فراهم سازد، نه بالعکس.

و یا مثلا در دوران معاصر در کشورهای "بلوک شرق" (اقمار شوروی در اروپای شرقی)، تنها روشی که در ساختن تشکیلات کارگری مستقل از تشکیلات دولتی موجود توانست موفق شود، سازماندهی در سطح سراسری بود. تلاش برای ایجاد اتحادیه‌های منفرد مستقل در کم و بیش تمام این بلوک به جایی نکشید چرا که براحتی و در انزوا یکی پس از دیگری سرکوب می‌شد. اما سازمان‌های سراسری اغلب سال‌ها دوام می‌آوردند. مثال جنبش همبستگی در لهستان هنوز در یادها هست. این جنبش بعد از دهه ۸۰ (دهه ۸۰) تحت رهبری لخ والسا به آلت دست سیاست خارجی آمریکا در لهستان تبدیل شد، اما همین واقعیت که آمریکا نیز به آن علاقمند شد به دلیل شبکه گسترده و با نفوذ و سراسری جنبش همبستگی بود. جنبش همبستگی در کمتر از ده سال توانست نه تنها اکثریت اعضای اتحادیه‌های رسمی-دولتی را بخود جلب کند، بلکه عملا به مثابه اپوزیسیون اصلی رژیم موجود تلقی شود..

امروزه در ایران نیز عینا همین مساله در برابر ماست. با ترکیبی از دو وضعیت بالا. یعنی از طرفی طبقه کارگر ایران از لحاظ تجربیات و سن تشکیلاتی کارگری بالنسبه جوان است و از آن پیشینه و درجه از سازمانیابی قبلی برخوردار نبوده است که بتواند در شرایط نا مساعد فعلی تشکیلات مستقل خود را حفظ کند یا از نو بسازد؛ و از طرف دیگر با رژیم سیاسی شبه فاشیستی‌ای مواجه ایم که فعالانه با ایجاد سازمان‌های دولتی "کارگری" از سازمانیابی مستقل طبقه جلوگیری می‌کند. بنابراین سؤال این نیست که اتحادیه بسازیم یا نسازیم بلکه این که در شرایط مشخص ایران درکنار این کار چگونه اقدامات دیگری لازم است و یا برای کمک به تلاش‌های کارگری برای ایجاد تشکیلات مستقل چه اشکال دیگری از سازماندهی موثرتر است.

در چنین شرایطی بوضوح نیروی کم را با مبارزات پراکنده هر چه بی‌اثرتر خواهیم کرد در صورتی که با تمرکز و سراسری کردن مبارزات، همان نیروی کم می‌تواند دست کم ده‌ها برابر بیشتر موثر باشد. مثلا به وضعیت مشخص فعلی جنبش کارگری نگاه کنیم. شاید بتوان گفت مبارزه برای تعیین حداقل دستمزد نقدا مهمترین مساله‌ای است که به دغدغه بزرگ‌ترین بخش طبقه تبدیل شده است. اما این مبارزه در سطح پراکنده و محلی، از درون سازمان‌های دولتی و یا با این درجه از تشکیلات مستقل که تا کنون شکل گرفته ناموفق خواهد بود. در صورتی که اگر سازمانی سراسری (یا جنبشی سراسری) برای این مبارزه وجود می‌داشت فعالین منفرد در هر جا که بودند بهتر می‌توانستند برای جلب توده طبقه در محل به این مبارزه موثر باشند. ایجاد تشکیلاتی اولیه برای راه انداختن جنبشی سراسری پیرامون این مساله هم موثرتر و هم ممکن‌تر است تا ایجاد یک اتحادیه. و دقیقا به همین دلیل که طبقه کارگر فاقد مراجع سراسری طبقاتی خویش است، سخنگویان "اصلاح طلبان" داخلی و امپریالیزم آمریکا و رسانه‌هایشان به قهرمانان این مبارزه تبدیل خواهند شد.

از طرف دیگر، در ایران سرکوب دائمی مبارزات کارگری و جلوگیری سازمانیافته از شکل گیری تشکیلات مستقل کارگری، خود معرف مداخله بیش از معمول دولت در حتی ساده ترین منازعات اقتصادی بین کار و سرمایه است. طبقه کارگر در هر مبارزه ای علیه شرایط مشخص و کارفرمای مشخص بسرعت خود را در مقابل کل دولت سرمایه داری پیدا می کند. اما اگر طرف مقابل همواره دولت است، طبقه کارگر چگونه می تواند در سطح تشکیلات محلی و صنفی به جنگ آن برود؟ ضرورت تشکیلات سراسری بدین ترتیب، همواره، و بنا به تعریف، ضرورت به تشکیلاتی برای مبارزات سیاسی است تا صنفی، چرا که در مقابل دولت قرار دارد. فراموش نشود که اینگونه تشکیلات سراسری حتی اگر به صورت شورای سراسری اتحادیه ها باشد، تشکیلاتی سیاسی خواهد بود و نه صنفی چرا که "شورای اتحادیه ها" نیز باید با دولت و کارفرمایان در سطح سراسری وارد بحث و مذاکره و مشاجره شود.

بنابراین اگر سرمایه داری قدرت سراسری خود را بصورت یک دولت خشن در برابر جنبش کارگری قرار داده است راه مقابله با آن ادامه شکست قهرمانانه در نبردهای نامساوی در سطوح پراکنده در این یا آن صنف و کارخانه نیست بلکه تبدیل مبارزه به مبارزه ای سراسری است. پس اگر روشن باشد که سازمان سراسری نمی تواند صرفا به مثابه تداوم سازمان های "صنفی" تلقی شود، و تکرار کنم، حتی اگر توسط خود اتحادیه ها ساخته شده باشد، بیهودگی بحث هایی که آن را در مقابل اتحادیه ها قرار می دهند نیز روشن خواهد شد. فعالیت سازمان سراسری عمدتا از نوع دیگری است و وجود یکی متناقض دیگری نیست. در واقع سازمان سراسری خود می بایست و می تواند باعث تقویت جنبش اتحادیه ای شود.

انتقادات به ضرورت سازمان سراسری

با در نظر داشتن مقدمات بالا، واکنش گروه ها و محافل سیاسی مختلف در خارج کشور به بیانیه سقز، جریاناتی که هر کدام از چندین "متخصص کارگری" هم برخوردارند، خود بیشتر گویای وضعیت "هوایی" (یعنی غیرزمینی!) این جریان است تا وضعیت جنبش کارگری در ایران. شاید حتی از گویا ترین نمونه های "بحران چپ" ایران باشد. (بحران چپ به مثابه بحران سازمان های موجود چپ نه برنامه چپ)، یعنی بحران جریاناتی که سی سال است کماکان در این یا آن نشست و شورای مرکزی و هماهنگی اتحاد چپ و سوسیالیست و کمونیست بحث می کنند که چه باید کرد که چپ ایران بهتر شود، اما، در مورد این مشکل مشخص و عملی جنبش کارگری حرفی برای گفتن ندارند. جالب تر این جاست که حتی چند هفته پس از انتشار این بیانیه و پس از مداخلات و مصاحبه های متعدد هنوز بسیاری از جریانات مدعی طبقه کارگر سکوت را ترجیح داده اند. یا هنوز نمی دانند چه بگویند یا منتظر وزش بادند.

اولا کجا بود آن جریانی که قبل از بیانیه سقز در این باره حرفی زده باشد؟ آیا این ضرورت فقط بخاطر بیانیه سقز پیدا شد یا از قبل هم قابل بحث بود؟ ثانيا کجاست آن جریانی که واقعا علیرغم این همه

قلمفرسایی در باره نشست سقز در باره خود امر ضرورت سازمان سراسری و پاسخ به سئوالات اصلی بالا هیچ گونه نظر یا بحث جدی ارائه داده باشد؟

مثلا به یکی از مضحک ترین "نقد" های در مخالفت با طرح ضرورت سازمان سراسری نگاه کنیم. این نقد که متاسفانه از محبوب ترین و ظاهرا معقول ترین نقدهای تاکنونی نیز تلقی می شود از این کشف جهان سوز سندیکالیستی بیرون آمده است که سازمان سراسری باید از دل سازمان های پایه ای ایجاد گردد. این بحث معمولا با چاشنی اخلاقی ضرورت "سازماندهی از پایین" هم تزیین شده است. یعنی، اول اتحادیه ها باید شکل بگیرند، سپس نمایندگان خود را انتخاب کنند تا از بین آنها شورای سراسری اتحادیه ها ایجاد شود. این جواب در واقع یعنی کشک بسایید! یعنی، اول بروید کاری را که نمی توان کرد و سی سال است نشده انجام دهید، سپس تازه سازمان سراسری ضرورت می یابد!

این پاسخ مکانیکی به مفهوم لغوی واژه "سراسری" در واقع صرفا معرف نوعی ناپینایی سیاست گریز سندیکالیستی است. نادیده گرفتن مشکل اصلی جنبش کارگری در مقابله با دولت سر تا پا مسلح سرمایه داری. برای سندیکالیزم این قابل درک نیست که تمام این وضعیت در جامعه ما دقیقا به این خاطر پیدا شده است که حتی برای اینکه بتوان چنین اتحادیه هایی ساخت باید جنبش سراسری کارگری را بسیج کرد. نقطه اتکا گرایش مبارزه طبقاتی امروزه جنبش های سراسری است نه محلی. سطح آگاهی فعلی و میزان مطالبات کارگران امروزه به جایی رسیده است که ضرورت استفاده از ظروف سراسری برای طرح شان و مبارزه برای تحقق شان را می طلبد. اما رهبران و تئوریسین های احزابی با این همه عناوین پرطمطراق خود ساخته با کلی جملات اندیشمندانه توصیه می کنند که آری عقیده سازمان سراسری عقیده بدی نیست، اما فعلا راه ساختنش این است که همان کار سابق را ادامه دهید! و در ضمن، برحذر باشید از شیطان "سازماندهی از بالا"

و واقعا این پاسخ مضحک به آن سؤال همراه با این موعظه "دموکراتیک" از آن نوع فکاهیاتی می شود که به اصطلاح خون آدم را بجوش می آورد. حضرات ظاهرا نمی دانند باید اول سازمانی وجود داشته باشد که "سازماندهی از پایین" معنی پیدا کند، اما اسم "فرمان" به کشک ساییدن می شود "سازماندهی از پایین". دوستان فراموش می کنند در دوره ای که سازمان های مستقل کارگری وجود خارجی ندارند و یا بسیار اندک و کوچک اند و در درون تشکیلات دولتی نیز نمی توان "از پایین" سازمان داد، پس پیشنهاد ایجاد هر نوعی از سازمان و تشکل مستقل، منجمله اتحادیه ها، و همه اقدامات اولیه در راه ایجاد آنها نیز همواره "از بالا" خواهد بود. آیا برای تشکیل یک اتحادیه نیز نخست نباید اقلیتی از بالا پیشنهاد دهند و پیشقدم شوند؟ در هر حال، این بحث همواره درست که بهترین شکل سازمان سراسری "صنفی" کارگری که مثلا یا احتمالا در ایران آینده شکل خواهد گرفت سازمانی خواهد بود که متکی بر اتحادیه های موجود و پایه های کارگری باشد. و صد البته، اصل سازماندهی از پایین باید در آن اجرا شود. واقعا عالی! بسیاری از ما هنوز حتی همین را هم نمی دانستیم، اما آیا این "کشف" هر چند بزرگ، ارتباطی با مساله مورد بحث دارد، یعنی مساله اکنون چه باید کرد؟

جالب این جاست که برخی از فعالین سابق یا فعلی کمیته هماهنگی یا پیگیری نیز بین این دسته دیده می شوند. دوستان فراموش می کنند که دست کم از همان دوره ایجاد کمیته های "حامی"، بحث میان طرفداران دو نوع "استراتژی" سازمان یابی "از پایین" و "از بالا" وجود داشته است. یکی از سازمان یابی تدریجی بر اساس محل کار دفاع می کرد در صورتی که دومی بر ابتکار عمل فعالان و پیشروان کارگری در راستای ایجاد سازمان های سراسری تاکید داشت. مثلا مباحثات درونی قبل از ایجاد کمیته هماهنگی به نحوی از انجا معرف تلاش آن دسته از دوستانی بود که خواهان زدن پلی بین این دو استراتژی بودند: یعنی ایجاد کمیته ای از فعالین کارگری، و "از بالا"، اما برای کمک به سازمانیابی کارگران "از پایین". بنابراین، هنگامی کسانی که خود ده سال پیش کمیته ای از بالا ساختند یا از این روش دفاع کردند، اما امروز ایراد می گیرند که این طرح "جدید" از بالای سر کارگران آمده است، باید جواب خودشان در ده سال پیش را در پاسخ به همین سوال در مقابل شان قرار داد. اما واقعا یکی از دوستان پاسخ دهد، چرا می توان "از بالا" کمیته هماهنگی برای "کمک به ایجاد تشکل های کارگری" ساخت، اما نه برای "کمک" به ایجاد سازمان سراسری؟

ایرادات "جدی" دیگری نیز البته طرح شده است. از قبیل این که چرا این پیشنهاد "ناگهانی" بود؛ و یا چرا نمایندگان همه کمیته های کارگری و کمکی و سندیکاهای علنی و غیر علنی موجود در نشست حضور نداشتند؛ و یا چرا فلان فرد که من دوست ندارم نیز از آن دفاع می کند!؟

نکته اول اینکه بحث ضرورت سازمان سراسری کارگری همانطور که اشاره شد بحث جدیدی نیست و دست کم از دوره بعد از شکست انقلاب تا کنون مطرح بوده است. در خود انقلاب نیز بحث ضرورت وحدت شوراهای موجود به مثابه نیروی سراسری کارگران در برابر وزارت کار از همان روز اول پس از قیام در میان بسیاری از فعالین کارگری در تهران جریان داشت. اعتصاب عمومی چندین ماهه کارگران مهمترین عاملی بود که شرایط را برای قیام فراهم ساخت و خود کارگران اعتصابی یکی از مهمترین اجزا شرکت کننده در امر قیام بودند. اما روز پس از قیام حکومتی ضد کارگری و از بالای سر توده ها قدرت را در دست گرفت و پایان اعتصاب عمومی را اعلام کرد، در صورتی که طبقه کارگر از کوچکترین مرجع سراسری حتی برای بیان اعتراضات خود برخوردار نبود. کجا بود آن صدای طبقه که اعلام کند اعتصاب عمومی زمانی پایان می یابد که خواست های کارگران تحقق یابند؟ بحث ضرورت سازمان سراسری کارگری در پاسخ به این نقصان بزرگ مطرح شد.

کمیته های اعتصاب اکنون به شوراهای کارگری (و کارمندی) در محل کار تبدیل شده بودند. برای پیشروان جنبش کارگری آن دوره مسلم بود که اتحاد همین شوراها، علیرغم رهبری شان، طبقه کارگر را به مثابه نیرویی اجتماعی در مقابل دولت قرار خواهد داد. در چند ماه اول پس از قیام تلاش عمده حکومت "موقت" بازرگان بیرون کشیدن کنترل محل کار از دست کارگران و کارمندان و انتصاب مدیریت جدید بود. در آن زمان فقط اتحاد شوراها می توانست نیروی مقاومت توده ها را در مقابل اینگونه تلاش های ضد انقلاب به حرکت در آورد، اما همان زمان هم بودند نیروهایی، و نه چندان کوچک، که به کارگران توصیه می کردند

به جای تلاش برای اتحاد شوراها اتحادیه های صنفی را بسازید. نتیجه را همه می دانیم، همان هنگامی که فعالین و پیشروان کارگری سرگرم ساختن اتحادیه ها بودند، ضد انقلاب نخست با در دست گرفتن کنترل شوراها سازمان سراسری ضد کارگری خود را ایجاد کرد و سپس به جنگ سندیکالیست های ما رفت.

در آغاز دوره خفقان دهه ۶۰ نیز مساله این که چگونه شکلی از سازماندهی می تواند هم به حفظ کمیته های غیر رسمی کارگران مبارز در سطح واحدهای تولیدی کمک کند و هم آن هارا به هم مرتبط سازد، از مسائل عمده مورد بحث جنبش بود. همان کسانی که قبلا هم امر ساختن اتحادیه ها را اصلی می دانستند مجددا همان را در مقابل جنبش قرار دادند. همان طور که در بالا گفته شد کمیته های موجود در راه کمک به تشکل یابی طبقه کارگر خود محصول آن بحث ها و تجربه های قبلی اند. برای آن ها که تازه از خواب پریده باشند همه چیز عجیب و "ناگهانی" است! غالب این نوع ایراد گیران در واقع از آنهایی هستند که حتی در سطح صرفا نظری افقی فراتر از اتحادیه ها ندارند و نخواهند داشت، و طبعا ایراد می گیرند که چرا به ناگهان ما را در برابر سازمان سراسری قرار داده اید؟

به ایراد دوم که به محدود بودن جمع سقز اشاره دارد و خواهان نشست گسترده تری است باید پاسخ داد چرا دوستان آستین بالا نمی زنند و دست بکار فراهم کردن نشست گسترده تری نمی شوند؟ مسلما برای آغاز کار می بایستی گسترده تر از این عمل می شد. اما این تازه آغاز بحث است، پس باید راه گسترده تر کردن آن را نشان دهیم و نه این که چون تا بحال گسترده نبوده پس باید اصل بحث را کنار بگذاریم. بخصوص دوستان خارج از گود بهتر است بجای ایرادگیری به سطح تبلیغات قبل از نشست، مساله یاری رسانی به هر اقدام مثبتی را در داخل اصل اول کار خود بدانند. گاهی ما فراموش می کنیم ایران سوئد نیست! البته، در این تردیدی نیست که در مباحثات پیرامون ضرورت سازمان سراسری و چگونگی ایجاد آن باید بیشترین و گسترده ترین طیف از فعالین فعلی کارگری را مشارکت داد و هر نوع توافقی که برآیند آن است متکی بر گسترده ترین پایه های ممکن باشد، اما شکل و نحوه اجرای آن را بهتر است خود آن ها تعیین کنند. در هر حال، مثبت یا منفی، بیانیه نشست این ضرورت را برجسته ساخت. بنابراین کسانی که ظاهرا تنها ایرادشان به این ضرورت "ناگهانی" بودن بیانیه و یا "گسترده" نبودن آن نشست است اکنون خود باید جلودار این تلاش شوند.

اما بدترین "انتقادات" فحاشی های شخصی است. واقعا باید پرسید "افشا" کردن سرخ های واقعی یا حتی بدتر موهوم ارتباطی افرادی که در داخل اند (و تحت خفقان شبه فاشیستی) با "بیگانگان" چه هدفی را دنبال می کند؟ اینکه نباید اجازه داد امپریالیزم آمریکا در جنبش کارگری ایران نفوذ کند آیا مساوی است با اینکه در کنار دادگاه های رژیم برای افراد پرونده سازی کنیم؟ آیا ما مامور جاسوس گیری برای رژیم خود سرتاپا جاسوس شده ایم؟ این روش در واقع به دلباختگان کمک های امپریالیستی اجازه خواهد داد که نقش مظلوم را ایفا کنند.

شکلی که "صدای آمریکا"، با همراهی آقای اسانلو، نشست سقز را کار آقای ثقفی اعلام کرد، خود به تنهایی هشدار کافی برای افشای دسیسه های امپریالیزم را در اختیار همه قرار داده است. همانطور که در بالا اشاره

کردم عجله نشان داد که این تصادفی نیز نبود. و دقیقا نیز این همان مساله ای است که همه باید بدانیم و در دام نیفتیم. نزدیک یک سال پیش اخطار داده شد که اگر فعالین کارگری برای ساختن سازمان سراسری دست بکار نشوند، "آمریکا برای ما خواهد ساخت". این حادثه در واقع اثبات همان اخطار است.

اما از جنبه فحاشی ها و پرونده سازی های شخصی که بگذریم، مساله ای که در پشت برخی از این انتقادات نهفته درکی سکتاریستی از تشکل های کارگری است. آیا در سازمان سراسری آینده کارگران ایران نیز قرار است با این گونه پرونده سازی ها افراد را حذف کرد؟ آیا قرار است فقط طرفداران جریانات سیاسی خاصی در سازمان های توده ای-طبقاتی طبقه کارگر حضور داشته باشند؟ آیا شرط اول حفظ وحدت طبقاتی نیست؟ آیا هدف از پیشنهاد جنبش برای ایجاد سازمان "سراسری" کارگری جلب وسیع ترین طیف از کارگران ایران نیست؟ پس چگونه می توان دست رد به سینه کسی زد که دعوت شما را می پذیرد؟ گرایش های سیاسی "انحرافی" موجود در طبقه کارگر ایران را نمی توان با روش فیزیکی حذف کرد، بلکه باید با بحث و قانع کردن توده کارگران بی اثرشان ساخت. اهداف و اصول جنبش باید خود به اندازه کافی روشن باشد که اهداف "غیر" را بی اثر سازد.

بگذارید صریح تر صحبت کنیم. هم اکنون در جنبش کارگری ایران، حتی آن بخش که دست کم در حرف از استقلال طبقه دفاع می کند، نقدا جریاناتی رفرمیستی وجود دارند که دانسته یا ندانسته سرگرم وصل کردن آن به نهادهای "کارگر دوست" اصلاح طلبان داخلی و یا نهادهای "دموکراسی پرور" امپریالیستی هستند. برای اینان سازش و مدارا با بورژوازی بهترین راه تحقق منافع کارگری است. هنگامی که بورژوازی خود یک چشم به اصلاح طلبان و یک چشم به امپریالیزم دوخته است، آیا تعجبی دارد که این سه در واقع یک جریان بشوند؟ بنابراین عناصری که آمریکایی "هستند اغلب همان اند که عاشق جنبش سبز هم شده اند و هردو باهم با رفرمیزم دست در دست یکدیگر دارند. بنابراین چرا یکی بهتر از دیگری است؟ چرا آمریکایی بودن جنایت است اما سبز بودن یا رفرمیست بودن خیر!؟

اما آیا در دورن مثلا یک اتحادیه کارگری می توان چنین جریاناتی را بطور فیزیکی حذف کرد؟ خیر! آیا در سازمان سراسری باید این جریانات را حذف کرد؟ خیر! آیا حتی در شوراهای آینده می توان این جریانات را حذف کرد؟ خیر! سیاست درست سازماندهی کارگری نه در امتحان ایدئولوژیک ورودی است و نه در "سر نخ ها"ی مشکوک افراد را جار زدن بلکه در عمل مبارزاتی مشترک و سیاست مشترکی که از آن عمل مشترک بر می خیزد. در همان آغاز جنبش، اعلام اینکه هدف عملی ما ایجاد سازمان سراسری کارگری مستقل از نهادهای دولتی و امپریالیستی است، شرط لازم و کافی برای روشن کردن جهت کار است.

چگونه سازمانی می توان ساخت

اگر بخواهیم محور اصلی مبارزات کارگری دوران بعد از خفقان دهه ۶۰ را مشخص کنیم باید بگوئیم مبارزه برای تشکیلات مستقل کارگری. این مطالبه در تمام این دوره در واقع مرز گرایش مبارزه طبقاتی را

از سایرین مشخص ساخته است. امروزه نیز به شرایطی رسیده ایم که برای پیشبرد استقلال طبقاتی، مبارزه برای سراسری کردن این تلاش محور دوره بعدی را تعیین خواهد کرد. این است سؤال اصلی. این است آن مساله ای که باید بر سر آن بحث کرد و تصمیم گرفت، باید اهداف کلی آن را درک کرد و برای تحقق آن گام های سنجیده و عملی برداشت: چرا اقدامات عاجل در راه ایجاد سازمانی سراسری کارگری، به آن مفهوم کلی که در بالا اشاره شد، ضرورت دارد و چگونه طرحی می تواند به ایجادش کمک کند؟ و اینجاست که مشارکت فعالین کارگری در پاسخ به آن خود می تواند به بزرگترین عامل همکاری و نزدیکی کل گرایش مبارزه طبقاتی تبدیل شود. فقط تصور کنید اگر اقداماتی جدی برای ایجاد این سازمان سراسری آغاز شود چه جهشی در روحیه مبارزاتی کل اپوزیسیون رخ خواهد داد.

اما باید روشن باشد که نخست باید فعالین و پیشروان کارگری در داخل پیش قدم شوند. بوضوح این سازمان نخست از پایین و توسط توده ها ساخته نخواهد شد. عاقبت عده ای باید ابتکار را در دست بگیرند و پیشنهاد آن را طرح کنند و به بحث و مشورت بگذارند. منظور از "عده" اینجا امضای تعدادی افراد که معمولا زیر این چیزها امضا می کنند نیست! بلکه، عده ای از درون جنبش کارگری، شناخته شده و خوش نام در جنبش و درگیر در مبارزات و تشکیلات فعلی. البته اگر فردا چند فرد یا فرقه رفتند و چنین چیزی را از کله خود ایجاد کردند، مسلما آن چیزی که جنبش لازم دارد نخواهد بود.

نکته مهم این است که مرحله کار را از یاد نبریم. مرحله فعلی در راه سازماندهی سازمان سراسری در واقع مرحله اولیه سازماندهی جنبشی است برای ایجاد آن. هنوز به آن سطح از آمادگی نرسیده ایم که بتوان حتی "کمیته تدارک" آن را سازمان داد. همان طور که بحث های اخیر نشان داد هنوز حتی روشنی یا توافق بر سر تعاریف کلی سازمان سراسری نیز وجود ندارد. و بدون تردید محدود بودن آن به جریانی خاص و یا ادعای رهبری کردن آن توسط افرادی که نقدا بسیاری مشاجرات بر سر سوابق و اعمال شان در جنبش کارگری در جریان است، مسلما کمکی به شکل گیری آن نخواهد کرد. مسلم است که تجمع و همگرایی بین فعالین فعلی کارگری برای اعلام ضرورت چنین جنبشی لازم است و چنین همبستگی و یا هممنظری در باره ضرورت این جنبش خود باید محصول دوره ای بحث و مشورت باشد.

هنوز نه تشکل یا کمیته ای وجود دارد و نه اقدامات اولیه برای ساختن آن به جایی کشیده است که بتوان امیدوار به موفقیت آن بود. راه رسیدن به آن نیز روشن نیست. اقدامات عجولانه و نیخته (و یا بدتر، فرقه بازی های کودکانه) فقط به وظائف اصلی لطمه خواهد زد. "جنبش" فعلا در مرحله بحث و تبادل نظر بسر می برد: بحث در باره ضرورت سازمان سراسری و بحث در باره چگونگی ایجاد آن.

حتی هنگامی که این بحث اولیه به نتیجه برسد و توافق گسترده جمعی نیز حاصل شود، هنوز نه چنین سازمانی ساخته خواهد شد و نه هیچ یک از کمیته هایی که احتمالا برای کمک به ایجاد آن ساخته خواهند شد می توانند جایگزین آن شوند. بنابراین باید در نظر داشت که حتی پس از رسیدن به توافقات کافی و لازم آن چه باید ایجاد شود تشکل نیست بلکه سازماندهی جنبشی است برای ایجاد آن. اینکه شکل اعلام این جنبش و شکل هماهنگی آن چه باشد، باید توسط خود فعالین داخل تعیین شود اما از تجربیات

قبلی واضح است که اعلام ضرورت آن باید از گسترده ترین تعداد ممکن امضای طرفداران طرح برخوردار باشد و هیات موقتی که برای هماهنگی فعالیت ها انتخاب می شود بتواند از طرفداری طیف گسترده ای برخوردار باشد.

اما هر جنبشی منشوری نیز لازم دارد. مثلا، و صرفا به عنوان فکری اولیه، اگر بخواهیم به منشور چنین سازمانی نگاه کنیم چه نوع مطالباتی را باید و یا می تواند عمده کند؟ بوضوح عمدتا مطالباتی در برابر دولت و مطالباتی که نقدا در همین سطح فعلی جنبش قابل لمس و درک اند. در کنار اعلام ضرورت استقلال تشکیلات کارگری از نهادهای دولتی و امپریالیستی پس اولین خواست عمده هر سازمان کارگری در ایران باید خواست آزادی بیان و تشکل باشد (و آزادی زندانیانی که بخاطر مبارزه در این راه دستگیر شده اند). دوم البته خواست تدوین قانون کار جدیدی است که با مداخله خود کارگران نوشته شود، فراگیر باشد، و مهمتر از هر اصل دیگری، حق اعتصاب را برسمیت بشناسد. سومی نیز روشن است؛ مطالبه برای بیمه های همگانی اجتماعی برای چندین دهه یکی از مرکزی ترین خواست های کارگری در ایران بوده است.

این چند مطالبه ساده نه از کله کسی بیرون آمده اند و نه دلبخواه اند. جنبش برای ایجاد "تشکل مستقل کارگری" در ایران در واقع در همین مطالبات ریشه دارد. بدون این مطالبات استقلال طبقاتی بی معنی می شود. در شرایط کنونی در ایران، حتی آن اتحادیه ای که در سطح مرامنامه و منشور خود از مطالبات بالا دفاع نکند، اتحادیه "مستقل" نیست. بنابراین مطالبات این سازمان سراسری نیز باید همان مطالباتی باشند که هر جریانی که خواهان ایجاد تشکل واقعا مستقل کارگری است همان را طلب کند و هر فعال کارگری که خود را جزئی از گرایش مبارزه طبقاتی درون جنبش کارگری می داند بپذیرد. به این البته می توان مطالبات "عملی" و دیگر مسائل روز را نیز افزود. مثلا و از همه مهمتر، تعیین میزان حداقل دستمزدها که در بالا اشاره شد. آیا همین چند مطالبه در ایران هم اکنون از بعد گسترده پشتیبانی کارگران برخوردار نیست؟ بعلاوه اگر بتوان کارزاری کارگری پیرامون این خواست ها براه انداخت یقینا از پشتیبانی سایر لایه هایی که خود در مقابل دولت موجود قرار دارند، نیز برخوردار خواهد شد.

پس مساله فعلا این نیست که به این یا آن کمیته بپیوندید تا سازمان سراسری تحقق یابد، بلکه پیش بسوی کارزار برای ایجاد سازمان سراسری کارگران ایران! تشکلی که از دل این کارزار نیز بیرون خواهد آمد طبعا تشکلی است برای پیش برد آن کارزار و نه هنوز خود سازمان سراسری. اما پایه های محلی این جنبش، فعالین و سازماندهندگان اجزای سازمانده سازمان سراسری خواهند شد.

بهمن ۱۳۹۳